

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۵

اول پادشاهان ۳

جان اسوالت و تد هیلدیرانت © ۲۰۲۴

امشب به بخش میانی داستان سلیمان می‌پردازیم. در فصل‌های ۱ و ۲ دیدیم که چگونه پادشاهی تحت فرمان سلیمان به وجود آمد. در فصل ۱۱، قضاوت نهایی را در مورد تجربه او خواهیم داشت، اما فصل‌های ۳ تا ۱۰ همانطور که گفتم، بخش میانی یا بله، ۳ تا ۱۰ هستند، ۱۰.

در ظاهر، وقتی به این فصل‌ها نگاه می‌کنیم، همه چیز خیلی خوب به نظر می‌رسد، اما اینجا و آنجا نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد چیزی اینجا کاملاً درست نیست. و وقتی دقیق‌تر نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بله، اوضاع کاملاً درست نیست. نویسندگان بیشتر اوقات به ما نمی‌گویند که چه فکری کنیم.

حالا، یک یا دو بار، او خواهد گفت، این چیز خوبی بود، یا آن چیز خیلی خوب نبود، یا چیزی شبیه به این. اما مانند نویسنده‌ی کتاب داوران، او اساساً به ما می‌گوید، و فکر می‌کند که ما خوانندگان به اندازه‌ی کافی ماهر هستیم که این نکات را متوجه شویم. و ما خواهیم گفت، یک دقیقه صبر کنید، یک دقیقه صبر کنید، اینجا چه خبر است؟ و امشب، در فصل ۳، آن را خواهیم دید.

حالا، اوضاع با به تخت نشستن سلیمان، از نظر مذهبی، بسیار بسیار آشفته به نظر می‌رسد. چون حدود ۷۰ سال قبل، صندوق عهد به تصرف درآمده بود. و برای کسانی که ما را تماشا می‌کنند و از ۶۰ نقشه‌ی هنرمندانه‌ی من بهره‌مند نیستند، اجازه دهید فقط به چند نکته‌ی برجسته در آنجا اشاره کنم.

خیمه در شیلوه بود. حالا، جالب است که به آن فکر کنیم، اینجا رود اردن است و آنجا دریای مرده است. اورشلیم جایی اینجا و بیت‌ئیل آنجا.

در کتاب داوران به ما گفته شده است که حداقل در یک مقطع، خیمه در بیت‌ئیل بوده است. بنابراین بدیهی است که در آن سال‌ها در حال حرکت بوده است. روت به روشنی به ما می‌گوید که در شیلوه واقع شده است.

و وقتی کتاب سموئیل آغاز می‌شود، آنجا جایی است که سموئیل با الی و فیلیاس و حُفنی، دو پسرش، دو پسر منحرفش، قرار دارد. بنابراین، فلسطینیان اکنون یک مشکل هستند. و مرز قلمرو فلسطینیان چیزی شبیه به آن است.

آنها در ساحل هستند و آهن دارند. آنها ارابه‌های آهنی دارند. و عبرانیان نتوانسته بودند آنها را بیرون برانند.

و فلسطینی‌ها، به دلیل برتری تکنولوژیکی‌شان، در حال قدرت گرفتن هستند. و بنابراین، آنها برای حمله به عبرانیان می‌آیند. و عبرانیان می‌گویند، هی، ما به پای خرگوش نیاز داریم.

پس، بیاید به خیمه برویم و صندوق عهد را برداریم. حرکت بدی بود. و بنابراین آنها صندوق عهد را به اینجا می‌برند.

این شهر افیق است. نبرد در صخره ابن‌عزر است. ما دقیقاً نمی‌دانیم آنجا کجا بوده، اما جایی در غرب شیلوه. و شرق افیکس بوده است.

و بلافاصله، فلسطینی‌ها، وقتی فریاد بنی‌اسرائیل را هنگام ورود صندوق عهد به اردوگاه می‌شنوند، می‌گویند، ما در دردسر بزرگی افتاده‌ایم. ما باید هر کاری از دستمان برمی‌آید انجام دهیم. ما باید در این نبرد پیروز شویم

و آنها این کار را کردند. خدا به خصوص اهمیتی نمی‌دهد که به عنوان پای خرگوش استفاده شود. او به آن جعبه اهمیتی نمی‌دهد.

آره، یه جعبه طلاییه. خیلی شیکه. اما اون به جعبه اهمیتی نمی‌داد

و بنابراین، تقریباً به طور قطع، فلسطینیان از گذرگاه بالا آمدند و شیلوه را نابود کردند. ارمیا این را به ما می‌گوید. ارمیا، وقتی قوم عبرانی می‌گویند، خب، هیچ اتفاق بدی نمی‌تواند برای ما بیفتد

ما معبد را داریم. ارمیا می‌گوید، معبد، معبد، معبد. متوجه نمی‌شوی؟ من می‌توانم همان کاری را که با خانه‌ی شیلوه کردم، با این خانه هم بکنم، که می‌گوید، در واقع، خیمه‌ی موسی در آن زمان ویران شده است

- بنابراین، آنها صندوق عهد را از طریق بزرگراه بین‌المللی به اشدود بردند. آنها آن را در مقابل خدای خود - غنیمت گرفته از جنگ - قرار دادند

صبح روز بعد، وقتی بیدار می‌شوند، خدا در مقابل صندوق عهد به صورت دراز کشیده است، دستانش بریده شده است. در آن روزها اینگونه اجساد را می‌شماردند. دست‌های سرباز را قطع می‌کردند و آنها را به دو قسمت تقسیم می‌کردند

اوه. یکی پس از دیگری. بنابراین، آنها گفتند، این چیز خیلی داغ است که نمی‌توان آن را کنترل کرد

آنها آن را به گات فرستادند. فلسطینیان پنج شهر بزرگ داشتند و به نظر می‌رسد که حکومت بر آن سرزمین از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شد. خب، اوضاع در گات هم خوب پیش نرفت

یه مشکل کوچیک با بواسیر. برای همین گفتن که خب، بفرستیمش اکرون. ظاهراً مسئولین اکرون هنوز از این موضوع خبر نداشتن

و این هم فایده‌ای نداشت. بنابراین، آنها به بنی‌اسرائیل گفتند، ببینید، ما دیگر جعبه شما را نمی‌خواهیم. پس چه باید کرد؟ گاوهایی را که تازه گوساله آورده‌اند، ببرید

گوساله‌ها را در طویله حبس کنید. گاوها را به ارابه گاوها ببندید. و اگر آنها به اسرائیل بروند و گوساله‌هایشان را جا بگذارند، می‌دانید، خدا در این کار است

و مطمئناً، دقیقاً همین اتفاق افتاد. گاوها در حالی که تمام راه را ماغ می‌کشیدند، به سمت پایین جاده رفتند. ما نمی‌خواهیم این کار را انجام دهیم.

ما نمی‌خواهیم این کار را انجام دهیم. ما نمی‌خواهیم این کار را انجام دهیم. اما مجبوریم، مثل بعضی از ما

بنابراین به بیت شمش می‌رود، و مردم آنجا از این بابت بسیار هیجان‌زده هستند. ما می‌توانیم از جعبه خدا مراقبت کنیم.

اما یک مشت آدم با آن بازی می‌کنند و می‌میرند. و مردم بیت شمش می‌گویند، هی، قریه‌ی یریم، آیا این صندوق را می‌گیری؟ و بنابراین، در قریه‌ی یعاریم، صندوق به مدت ۲۰ سال زمین‌گیر شد. خیمه از بین رفته است.

صندوق اینجا قرار دارد. یک خیمه در نوب وجود دارد. نوب بر روی تپه‌ای مشرف به اورشلیم است.

اینجا جایی است که دانشگاه عبری امروز در آن قرار دارد. اما در فصل سوم به ما گفته شده که سلیمان به آنجا رفته است، و من نقشه‌ام را اینجا خیلی خوب رسم نکرده‌ام. بیایید کیریات جرم را کمی به سمت جنوب حرکت دهیم.

جاده از این طرف بالا و از این طرف خارج می‌شود. در نهایت، به یافا می‌رسد. و جبعون در این جاده قرار دارد.

به ما گفته شده است که سلیمان به این مکان مرتفع رفت و قربانی کرد. بنابراین، آیا دو خیمه وجود دارد که هیچ‌کدام صندوق عهد را در خود ندارند؟ به نظر می‌رسد هرج و مرج عمومی در حال وقوع است. ممکن است که ما خانواده‌های کاهنی متضادی داشته باشیم.

ما قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم. الی از یک خانواده است و پسرش ابیاتار، نوه‌اش، در واقع از همان خانواده است. صادقانه است. صادقانه است.

بنابراین، آیا ممکن است که ما اینجا دو خیمه رقیب با دو مجموعه رقیب از کاهنان داشته باشیم؟ مطمئن نیستم، اما مطمئناً به نظر می‌رسد که با ورود به این دوره، اوضاع در یک وضعیت کاملاً آشفتگی قرار دارد. اکنون چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ چه اتفاقی برای ما و پرستش خدا خواهد افتاد؟ و تمرکز نهایی بر معبد با، صندوق عهد، به نوعی بازگرداندن ملت به مسیر درست است. از بسیاری جهات، این هرج و مرج مذهبی، دلیل اصلی شکست داوران است.

چند روز پیش داشتم جدول کلمات متقاطع حل می‌کردم که کلمه‌ی «نادیر»، «نادیر»، را در پایین جدول پیدا کردم. بله، این «نادیر» بود. این پایین‌ترین قسمت جدول بود.

به معنای واقعی کلمه، چه اتفاقی برای داوود می‌افتد؟ سلیمان آنها را دوباره به مرکز توجه برمی‌گرداند. و این آشکارا در دستور کار خداوند بسیار مهم است. حال، از همان ابتدا، خداوند گفته بود که بت‌های آنها را پرستش نکنید.

در مکان‌های مرتفع آنها عبادت نکنید. کلمه عبری «بما» است که به معنای واقعی کلمه به معنای مکان مرتفع است. اما کاملاً واضح است که اینها همیشه قله کوه نبوده‌اند.

فکر می‌کنم این ایده از آنجا شروع شد که خدایان در قله کوه‌ها زندگی می‌کنند. آنجا به بهشت نزدیک‌تر است. بنابراین، شما در مکان‌های مرتفع عبادت می‌کنید، اما کاملاً واضح است که در نهایت، هر معبد عبادتی، مکان مرتفع نامیده می‌شد.

و متوجه می‌شوید که به ما گفته شده سلیمان به جبعون رفت چون آنجا یک مکان مرتفع معروف بود. چی؟، چی؟ اما باز هم، من گمان می‌کنم که با هرج و مرجی که پس از گم شدن صندوق عهد پیش آمد، فکر می‌کنم فکر می‌کنم به وضوح کتاب مقدس به ما می‌گوید که به هر حال مقدار زیادی از این اتفاقات در طول دوره داوران، به خصوص، رخ داده است. اما به نظر من محتمل است که در طول این هرج و مرج، کل این ماجرا جذابیت بیشتری پیدا کرده باشد.

حالا، من فکر می‌کنم که احتمالاً در بیشتر موارد، آنها در این مکان‌های بلند یهوه را می‌پرستیدند. آنها، فکر نمی‌کنم، مطمئناً کسانی که در این سال‌ها ایمان خود را حفظ می‌کردند، بعل یا اشرا یا خدایان یا الهه‌های دیگر را می‌پرستیدند. اما فکر می‌کنم آنها در این مکان‌ها یهوه را می‌پرستیدند.

و. این می‌شود خط. از حالا به بعد، تا حزقیا

اما آنها در مکان‌های بلند پرستش می‌کردند. حالا، مشکل این چیست؟ مشکل این است که یهوه را در یک مکان خاص می‌پرستد. او، من یهوه بئرشع را می‌پرستم.

شما ای لخته‌های بیچاره. شما فقط یهوه هبرون را می‌پرستید. پس خدا در یگانگی‌اش چقدر آسان دچار تفرقه می‌شود؟

و این تمام نکته‌ی اصلی تثنیه است. شما باید مرا در یک مکان پرستش کنید. خب، این یک مشکل بزرگ بود.

این یک مشکل بزرگ بود. با اینکه شیلو در مرکز این سرزمین قرار دارد، اما هنوز حدود ۸۰ مایل از بئرشع و حدود ۹۰ مایل از دان در شمال فاصله دارد. این یک پیاده‌روی طولانی است.

اما خدا می‌گوید این خیلی مهم است. من را از هم جدا نکنید. اما در واقع، دقیقاً همین اتفاق داشت می‌افتاد.

خیلی راحت‌تره. دوباره، اگر کتاب سموئیل رو خونده باشید، یادتونه که هر سال، القانه تمام خانواده‌اش رو برمی‌داشت و برای عبادت به شیلوه می‌رفت. وای.

این نه تنها وقت‌گیر است، بلکه پرهزینه هم هست. خب، دوباره، چقدر مهم است که خدا را یکی نگه داریم، او را در مرکز توجه قرار دهیم؟ کاملاً مهم است.

و به مدت ۲۰۰ سال، آنها کاملاً متوجه نکته نشدند. نکته آخر، و من متوجه شدم که هنوز در مقدمه هستم. نکته آخر این است که وقتی کشورها با یکدیگر پیمان می‌بستند، معمولاً دو کار انجام می‌دادند.

اولاً، ازدواجی صورت گرفت. و ثانیاً، خدایان دیگران را تشخیص می‌دهید. بنابراین، در فصل سوم

من، من، من قبلاً وقتی دکتر کینلا می‌گفت، زبونم رو صدا می‌زدم، انگار داشت می‌گفت، می‌دونی، من سال‌هاست که اینو می‌خونم. فکر کنم ۶۵ سالم بود که اینو دیدم. خب، آره.

من واقعاً تا زمانی که روی تفسیر کتاب اول پادشاهان، باب ۳، کار می‌کردم، متوجه اهمیت سه آیه اول نشدم. ما معمولاً این فصل را درباره سلیمان می‌دانیم که به او موهبت حکمت داده شده است.

خدا را شکر. و این درست است. اما ببینید که این فصل چگونه شروع می‌شود.

سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، پیمان اتحاد بست و با دخترش ازدواج کرد. نه، نه، بله.

بله. منظورم این است که، منظورم چنین معامله‌ای است. مصر در مسیر نزولی قرار داشت که قرار بود برای هزار سال آینده آن را دنبال کند، اما هنوز، منظورم این است که مصر، مصر ۲۰۰۰ سال خرد و زرق و برق و ظرافت و قدرت بود.

و آنها حاضرند با ما معامله کنند. تنها کاری که باید بکنم این است که با دخترش ازدواج کنم. و وقتی در مقابل ری و هوراس و اوزیریس و ایسیس و همه آن ۱۰۰۰۰ خدای دیگر سر تعظیم فرود بیاورم، دست از دعا برنمی‌دارم.

آیا تا به حال آنجا بوده‌ای؟ آیا تا به حال آنجا بوده‌ای؟ دنیا را دوست نداشته باش. بگو، آیا این در پادشاهان است؟ در کتاب است. او با فرعون، پادشاه مصر، پیمان بست و با دخترش ازدواج کرد.

او او را به شهر داوود آورد. فکر نمی‌کنم این یک تصادف باشد، نه اورشلیم، بلکه شهر داوود تا زمانی که ساخت کاخ و معبد خداوند و دیوار اطراف اورشلیم را تمام کرد. بعداً به ما گفته خواهد شد که او او را به یک منطقه ویژه در خارج از دیوارها تبدیل کرد.

منظورم این است که شما می‌خواهید آلودگی را کمی از مرکز ماجرا دور نگه دارید. حالا، این چه اشکالی دارد؟ لطفاً به خروج فصل ۳۴، آیات ۱۲ تا ۱۶ نگاه کنید. این خداست که پس از ماجرای گوساله طلایی، عهد را تجدید می‌کند.

و ضمناً، آیا متوجه شده‌اید که این یک تجدید یک‌جانبه است؟ خدا به سادگی خود را از جانب خود متعهد می‌کند. و او می‌گوید، مراقب باشید که با کسانی که در سرزمینی که به آنجا می‌روید زندگی می‌کنند، پیمان نبندید، وگرنه دمی در میان شما خواهد بود. به همین دلیل است که کنعانیان محراب‌های خود را خراب می‌کنند، سنگ‌های مقدس خود را می‌شکنند و ستون‌های اشره خود را قطع می‌کنند.

خدای دیگری را پرستش نکن، زیرا خداوند که نامش حسود است، خدای حسود است. حال، شما کلمه آنجا را می‌شناسید. همچنین می‌تواند به عنوان غیور، غیرتمند و حسود ترجمه شود.

و من فکر می‌کنم این به زبان انگلیسی عمدی است. برای ما امروزه، حسادت یک احساس کوچک و بی‌اهمیت است. می‌دانید، من و کارن در خیابان قدم می‌زنیم.

ما با کوئنتین شولتز آشنا شدیم و کارن به او لبخند زد. و من پرسیدم، برای چی این کار را کردی؟ پتی. این چیزی نیست که اینجا در موردش صحبت می‌کنیم.

این غیرت یک پدر برای دخترش است. وقتی الیزابت با کسی قرار می‌گذاشت، من اصرار داشتم که با مرد جوانش جلوی در ملاقات کنم. کارن گفت، اگر به این کار ادامه بدهی، او هرگز دوست پسر پیدا نخواهد کرد.

گفتم اشکالی ندارد. حسودیم شد. بهترین‌ها را برایش می‌خواستم.

من این کلوخ‌هایی که او با آنها ول می‌چرخید را نمی‌خواستم. این خدای ماست. خدا حسود است.

با این چیزها معاشرت نکن. مواظب باش با کسانی که در آن سرزمین زندگی می‌کنند پیمان نبندی. حالا می‌توانم سلیمان را با متن قانون تصور کنم.

خب، گفته شده که کسانی که در آن سرزمین زندگی می‌کنند، یعنی مصریان، در آن سرزمین زندگی نمی‌کنند. زیرا وقتی این خبر به آنها برسد، به خدایانشان زنا می‌کنند و برای آنها قربانی می‌کنند. آنها شما را دعوت

می‌کنند و شما قربانی‌های آنها را خواهید خورد. و وقتی برخی از دختران آنها را به عنوان همسر برای پسران خود انتخاب می‌کنید و آن دختران به خدایانشان زنا می‌کنند، پسران شما را نیز به همین کار سوق می‌دهند.

تثنیه ۱۷ می‌گوید که هر پادشاه باید رونوشتی از عهدنامه‌ی خود تهیه کند و هر روز آن را بخواند. نمی‌دانم چند نفر این کار را کرده‌اند، اما این هم هست. چرا نمی‌خواهید با یک کافر ازدواج کنید؟ چون آنها با خدایان خود چه خواهند کرد؟ چه گفته شده؟ خودفروشی کنند.

حالا، آن چیز در مورد خواست خدا برای ما چیست؟ او چه نوع عهدی با شما می‌خواهد؟ انحصاری. چه چیز دیگری؟ پاک. فحشا چیست؟ این نقض عروسی است.

او می‌خواهد با ما پیمان ازدواج ببندد. فکر می‌کند تو بامزه‌ترین چیزی هستی که تا به حال دیده است. و پرستش هر چیزی در این خلقت غیر از او، فاحشگی است.

وای. سلیمان. اوه، اما او هست. من نقشه را پاک کرده‌ام، اما نه کاملاً همه‌اش را.

همین پایین، یک شهر قلعه‌ای بزرگ و عظیم وجود دارد که از این بزرگراه بین‌المللی، از این بزرگراه به یافا یک چیز خیلی خیلی بزرگ به نام جازر، محافظت می‌کرد. می‌دانید او قرار است چه کار کند؟ او قرار است جازر را تصرف کند و آن را به عنوان هدیه عروسی به من بدهد. چه کسی این کار را نمی‌کند؟ اوه، دنیا برای به دست آوردن روح تو بهای بسیار گزافی خواهد پرداخت.

در آیه دوم، با این حال، مردم هنوز در مکان‌های بلند قربانی می‌کردند زیرا معبد هنوز به نام خداوند ساخته نیز همینطور NRSV. آن را دارد NIV در واقع به زبان عبری نیست، اما the، نشده بود. با این حال

آنها می‌گویند نحو اینجا نشان می‌دهد که منظور از این حرف چیست؟ او زن را به شهر داوود آورد تا زمانی که ساخت کاخ خود در معبد خداوند و دیوار اطراف اورشلیم را تمام کرد. با این حال، مردم هنوز در مکان‌های بلند قربانی می‌کردند. اما این درباره چیست؟ بله، بله، بله، بله، بله.

می‌توان گفت سلیمان بر ساختن معبدی برای خداوند تمرکز دارد، اما مردم اینطور نیستند. مردم به طور خاص معبد نمی‌خواهند. داوود، اگر مطالعه‌ی تواریخ را در ابتدای کتاب به خاطر داشته باشی، داوود

می‌خواست خانه‌ای دائمی برای خدا بسازد، و خدا گفت، تو مرد آن نیستی. پسرت می‌تواند این کار را انجام دهد. داوود تمام این مطالب را جمع‌آوری کرد، و وقتی در تواریخ اعلام کرد که سلیمان جانشین او خواهد بود، گفت، من تمام این مطالب را جمع‌آوری کرده‌ام.

من این چیزها را از قبل دارم تا او بتواند انجامش دهد. بنابراین، تمرکزی در ذهن داوود وجود دارد، و او به نوعی آن را به سلیمان منتقل کرده است. اما مردم تصویر را نگرفته‌اند.

آنها به معبد نیاز ندارند. آنها در آنجا نزد یهوه بت‌پرست، جایگاه والایی دارند که می‌توانند با آن مراسم مذهبی انجام دهند و او را وادار به انجام هر کاری که می‌خواهند، کنند. حال، در آیه سوم، سلیمان با پیروی از دستورالعمل‌هایی که پدرش به او داده بود، عشق خود را به خداوند نشان می‌دهد.

بیا بید همینجا توقف کنیم. او چگونه عشق خود را نشان داد؟ این چه می‌گوید؟ او در میان مجسمه‌های پدرش قدم زد. این به من و شما چه می‌گوید؟ آیا شما خداوند را دوست دارید؟ بله.

من کاملاً در مورد او احساس ابهام می‌کنم. این عشق من به خداوند را نشان می‌دهد، اینطور نیست؟ ما عشق خود را به خداوند با انجام دادن خواسته‌های او نشان می‌دهیم. او، دوستت دارم بابا

میشه لطفاً بری ماشین رو بشوری؟ سرم خیلی شلوغه. دوستت دارم. او عشقش به خداوند را با پیروی از دستورات پدرش، داوود، نشان داد

خدا را شکر. اما جمله هنوز تمام نشده، نه؟ به جز اینکه. به جز اینکه او در مکان‌های بلند قربانی می‌کرد و بخور می‌سوزاند

و دوباره، همین‌طور که به آینه نگاه می‌کنم، فقط از خودم می‌پرسم، آیا در راه رفتنم چیزی هست که مرا ببذیرد؟ او، بله. من اینجا خیلی خوب هستم. آنجا مهم نیست

نه، خدای من، هیچ استثنایی وجود ندارد. هیچ بهانه‌ای وجود ندارد. چند سال پیش، فکر می‌کنم اصالتش با من است، اما مطمئن نیستم

اما من به این عبارت رسیدم که «همه چیز از آن توست، بدون محدودیت، بدون رقیب. باشد که چنین شود.»

بنابراین، پادشاه برای تقدیم قربانی به جبعون رفت، زیرا آنجا مهم‌ترین مکان مرتفع بود. و سلیمان هزار قربانی سوختنی بر روی قربانگاه تقدیم کرد. در جبعون، خداوند شب هنگام در خواب بر سلیمان ظاهر شد

و خدا گفت، هر چه می‌خواهی از من بخواه تا به تو بدهم. و همه فرشتگان نفسشان را در سینه حبس کردند. او چه می‌خواهد بخواهد؟ عیسی این را به یعقوب و یوحنا گفت

می‌خواهی برایت چه کار کنم؟ و آنها گفتند، بگذار در دو طرف تخت تو بنشینیم. و فکر می‌کنم قلب عیسی فرو ریخت. او هر روز از ما می‌پرسد، می‌خواهی برایت چه کار کنم؟ و جواب ما چیست؟ خب، سلیمان خیلی خیلی خوب از آب درمی‌آید

کمی نرم‌تر می‌شود، اما می‌گوید، او NIV تو به بندهات، پدرم، داوود، توجه زیادی نشان داده‌ای، زیرا او، و پیش روی تو با حقیقت و عدالت و با قامت راست یا صافی قلب گام برداشت. دوباره راه برو. این یک موقعیت نیست

این یک ایالت نیست. این یک پیاده‌روی است، روزی پس از روزی دیگر. و من این پیاده‌روی را جلوی شما دوست دارم

فکر نمی‌کنم خیلی در مقابل تو بودن مهم باشد، بلکه مهم این است که در حضور تو بودن مهم باشد. پس این خدا نیست که اینجا نشسته و می‌گوید، باشه، آره، من از طرز راه رفتنت خوشم می‌آید. نه، این با اوست، با او در حضور تو

حالا آن کلمه، بعضی از شما آنقدر در موردش حرف زده‌اید که از آن خسته شده‌اید، اما اشکالی ندارد. تکرار روح آموزش است. این کلمه در هیچ زبان سامی دیگری وجود ندارد، اما ۲۵۰ بار در کتاب مقدس عبری آمده است که سه چهارم آنها به خدا اشاره دارد

و این چیزی نیست که احساسش کنی. چیزی است که انجامش می‌دهی. تو با دیگران در میان می‌گذاری

و آن چیست؟ فداکاری پرشور یک فرد برتر نسبت به فردی پایین‌تر است، به خصوص وقتی که لیاقتش را نداشته باشد. و این شخصیت خدای ماست. او اینگونه است.

این کاری است که او انجام می‌دهد. این اصطلاح می‌تواند از پایین‌ترین سطح مهربانی شروع شود، اما می‌دانید، مهربانی چیست؟ انجام کاری برای کسی است که لیاقتش را نداشته است. او لیاقتش را ندارد.

شما فقط این کار را از روی حسن نیت انجام می‌دهید. از آنجا، وقتی تنها پسرش را کشته باشیم، به بخشش می‌رسد. این حرف دل همه است.

بنابراین در اینجا سلیمان می‌گوید، تو به داوود رحم نکردی. یعنی داوود لیاقت این پادشاهی شگفت‌انگیز را نداشت. داوود لیاقت نداشت که پسری بر تخت سلطنت داشته باشد و پادشاهی در صلح و رفاه باشد، اما تو این کار را با مهربانی انجام دادی.

تو این کار را کردی چون او طرف تو بود. او با تو قدم می‌زد، و تو این عشق بزرگ را به او ادامه دادی و همین امروز پسری به او دادی تا بر تخت سلطنتش بنشیند. حالا، پروردگارا، خدای من، تو بنده‌ات را به جای پدرم، داوود، پادشاه کردی، و فقط باید او را دوست داشته باشی.

اما من فقط یک کودک خردسال هستم و نمی‌دانم چگونه وظایفم را انجام دهم. فروتنی نقطه شروع است. بنده تو اینجا در میان مردمی است که تو برگزیده‌ای، مردمی بزرگ، بیش از آن که بتوان آنها را شمرد یا شماره کرد.

پس، به قلبت، به بنده‌ات، قلبی بینا بده. جالب اینجاست که عبری یعنی قلبی شنوا، قلبی شنوا، قلبی برای گوش دادن به آنها، قلبی برای گوش دادن به تو. عجب.

می‌دانم چه کار کنم. امروز در کلیسای مدرسه‌ی علوم دینی، موعظه‌ی فوق‌العاده‌ای توسط کشیشی بسیار موفق ایراد شد. و سخنان پایانی او بسیار تأثیرگذار بود.

او گفت، شما همه آدم‌های باهوشی هستید. اگر نبودید، اینجا نبودید. شما همه آدم‌های توانمندی هستید.

شما افراد شایسته‌ای هستید. شما اینجا کارتان را انجام می‌دهید. شما درس می‌خوانید.

تو می‌توانی بیرون بروی، مردم را رهبری کنی، آنها را به کجا هدایت کنی؟ نه، مگر اینکه به جایی بیایی، او گفت، جایی که این روح القدس از توانایی‌های تو استفاده کند. آنها کشنده خواهند بود. وای.

کاملاً درست. کاملاً درست. پس، به بنده‌ات قلبی شنوا عطا کن تا قوم تو را داوری کند.

حالا، یک کلمه مهم عبری دیگر هم هست. قبلاً هم در موردش صحبت کرده‌ایم. و تا وقتی که به خواندن ادامه دهید، دوباره آن را خواهید شنید.

آن را «حکومت NIV. اینجا انجام داده دوست دارم NIV اما این کلمه «قاضی» است، و من کاری را که کردن «ترجمه کرده است. و اینجا هم همین معنی را می‌دهد.

این فقط برای قضاوت کردن نیست، بلکه برای این است که قوم خود را به نظم مناسبی که برای قوم خدا برنامه‌ریزی کرده‌ای، هدایت کنی. همین. و بنابراین مزمور می‌گوید، اوه، شکر کنید برای داور که می‌آید

من معمولاً از قاضی تشکر نمی‌کنم. اما بله، خدا را شکر برای کسی که می‌آید و می‌رود تا جهان را نظم دهد. می‌توانیم همین الان از قاضی استفاده کنیم.

پس، حق و باطل را از هم تشخیص دهید. چه کسی قادر است بر این قوم بزرگ شما حکومت کند؟ خب همانطور که گفتم، اگر خدا قبل از این او را دوست نداشت، مطمئناً الان او را دوست دارد. حالا، بگذارید همین جا متوقف شوم. شما می‌گویید، خب، نه، نه، یک دقیقه صبر کنید

آیا این تصویر درستی از سلیمان است یا در مقایسه با یک به سه تصویر درستی از سلیمان است؟ و پاسخ مثبت است. بله. شکست‌های او، مانند مقایسه با یک به سه، موفقیت‌های بزرگ او را خنثی نمی‌کند

اما موفقیت بزرگ او، از نظر معنوی، با این چیز دیگر لکه‌دار شده است. بنابراین، ابتدای این روایت این علامت کوچک را دارد. سال‌ها پیش یک موعظه فوق‌العاده شنیدم

با صحبت در مورد یکی از بزرگترین فیلسوفان آمریکا، یوگی برا، شروع شد که گفته بود، تا زمانی که تمام نشود، تمام نمی‌شود. و این داستان سلیمان است. این داستان سلیمان است

از همان ابتدا، جوانه‌ای اینجا کاشته می‌شود که در نهایت، میوه‌ای بسیار بسیار غم‌انگیز به بار خواهد آورد. باز هم، می‌خواهم هر بار که فرصتی پیدا می‌کنم، این را به جوانان بگویم. امروز چه چیزی را انتخاب می‌کنید که ۵۰ سال بعد شما را گرفتار خواهد کرد؟ امروز چه چیزی را انکار می‌کنید که ۵۰ سال بعد به نفع شما خواهد بود؟ اما این هم از آن

این سلیمان است، مردی فروتن، مردی که خداوند را دوست دارد و بهترین‌ها را برای مردمش می‌خواهد. ای مرد، من دوست دارم پادشاهی مانند او داشته باشم. خدا به او گفت، از آنجایی که تو این را خواسته‌ای و نه عمر طولانی یا ثروت برای خودت، نه مرگ دشمنانت، بلکه بصیرت در اجرای عدالت، در اداره حکومت را خواسته‌ای، من آنچه را که خواسته‌ای انجام خواهم داد

من به تو قلبی خردمند و بصیر خواهم داد، به طوری که هرگز کسی مانند تو نبوده و نخواهد بود. علاوه بر این، آنچه را که درخواست نکرده‌ای، هم ثروت و هم افتخار، به تو خواهم داد، تا در طول زندگی‌ات، هیچ پادشاهی مانند تو نداشته باشد. باز هم، این یک کلیشه وحشتناک است، اما کلیشه‌ها به این دلیل کلیشه می‌شوند که حقیقت دارند

تو نمی‌توانی از خدا پیشی بگیری. خدا می‌گوید، عقب بایست، سلیمان). اینجاست که

وای. وای. دوباره، دوباره، شما اینجا نمی‌بینید که خدا چیزی را توصیف کند

شما او را در حال گفتن «حالا، یک دقیقه صبر کن. تو یک مشکل کوچک داری» نمی‌بینید. و تا زمانی که آن مشکل کوچک را حل نکنیم، من تو را دعا نخواهم کرد

نه، او این‌طور نیست. به او کمی فرصت بده، و او جوراب‌هایت را از تنت بیرون می‌آورد. این چیزی بود که یونس می‌دانست، و از آن متنفر بود

بله، به عنوان یک دنیا، من به نینوا خواهم رفت و به آنها خواهم گفت که همه آنها خواهند مرد، و آنها توبه خواهند کرد، و تو آنها را خواهی بخشید. من می دانم که تو چه نوع خدایی هستی. به همین دلیل سعی کردم از تو دور شوم.

اما آیه ۱۴، اگر از من اطاعت کنی و مانند پدرت داوود از فرامین و دستورات من پیروی کنی، به تو نیز عمر طولانی خواهم داد. ای وای. ای وای.

نه، خدایا، من به تضمین قطعی می خواهم که چون الان پسر خوبی بودم و تو واقعاً بهم لطف کردی و داری خونتو میریزی، به تضمین قطعی می خواهم که همه چیز تا ابد همینطور ادامه پیدا کنه. خدا اینجوری کار نمی کنه. این به رابطه ست.

این یک رابطه است. رابطه ای که او قصد حفظ آن را دارد. اما سوال این است که آیا الان قرار است آن را حفظ کنم؟ مادرشوهرم در یک کلیسای متدیست، یک کلیسای متدیست خوب و قوی، بزرگ شد.

اما وقتی او بپتیبست شد، کلیسای کوچک متدیست در شهری که به آن نقل مکان کردند، به سنگ تبدیل شده بود. او واقعاً، واقعاً عاشق امنیت ابدی بود. برای اولین بار در زندگی اش، در رابطه اش با عیسی احساس امنیت می کرد.

ببینید، گاهی اوقات ما در سنت متدیستی، قطعاً امنیت ابدی را موعظه نمی کنیم. ما ناامنی ابدی را موعظه می کنیم. این به شما بستگی دارد که آیا خدا به وعده هایش به شما عمل می کند یا خیر.

و بهتره مستقیم و بدون دردسر راه بری چون اون فقط دنبال به فرصته که تو رو بزنه بیرون. خدای من، نه خدای من، نه.

خیلی خوشحالم که خدا اجازه داد ازدواج کنم، چون خیلی چیزها از خداشناسی یاد گرفتم. کارن دنبال فرصتی برای بیرون کردن من نیست، نه به خاطر اینکه من شوهر بی نقصی هستم.

اگر او اینجا نبود، به شما می گفتم که هستم. اما او از قلب من خبر دارد. او می داند که من با تمام وجود می خواهم شوهرش باشم.

و اگرچه اجرای من همیشه آن چیزی نیست که می توانست باشد یا باید باشد، او می داند که من مال او هستم زن بیچاره، قفل، قنطاق و لوله. و وقتی شروع به درک اجمالی این موضوع کردم، شروع به شنیدن صدای: خدا کردم که می گوید، حالا تو مرا درک می کنی.

دنبال فرصتی برای خلاص شدن از شر تو نیستم. دنبال فرصتی برای هل دادن به لبه پرتگاه نیستم. حاضرم. هر چقدر که لازم داشته باشی، بهت مرخصی بدم.

تا زمانی که تو مال من باشی. بدون محدودیت، بدون رقیب. پس بله، یک «اگر» وجود دارد.

نه اگر خدایی که دنبال فرصتی برای خلاص شدن از شر ماست، بلکه اگری که می گوید این یک رابطه ای مداوم است. و اگر به جایی برسیم که بگویم، برایم مهم نیست تو چه می خواهی. برایم مهم نیست تو چه دوست داری.

برام مهم نیست چی لازم داری. من هرچی بخوام رو به دست میارم. این رابطه به شدت به مشکل خورده.

باشه. بعد سلیمان از خواب بیدار شد و فهمید که خواب بوده. وای

او به اورشلیم بازگشت و در مقابل صندوق عهد خداوند ایستاد و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های رفاقت تقدیم کرد. سپس برای تمام درباریان ضیافتی ترتیب داد. به نظر من این کار بسیار مهمی است

وای، وای، این، این خداست. و خدا را باید در جایی که نشان عهدش هست پرستش کرد. شاید اینجا در جبعون خیمه‌ای باشد

شاید اینجا در جبعون یک قربانگاه وجود داشته باشد، اما صندوق عهد در اورشلیم است. من باید به آنجا برگردم. فکر می‌کنم این همان چیزی است که اتفاق می‌افتد

بنابراین، قبل از اینکه از این بحث خارج شویم، اجازه دهید به سوال پنجم نگاهی بیندازم. دستورالعمل‌های سلیمان برای دعا کردن ما در آیات هفت، هشت و نه چیست؟ نظر شما چیست؟ مورد اول چیست؟ فروتنی. قطعاً

خدایا، من با تمام هدایایم به سوی تو نمی‌آیم. من به سوی تو نمی‌آیم تا تو را فریب دهم. من به سوی تو می‌آیم، در حالی که بسیار بسیار درمانده‌ام

چه چیز دیگری در این دعا می‌بینید؟ بله. تصدیق کنید که خدا کیست و شواهد وجود او چیست. مراقب او باشید

تمام دعاها را ما باید ریشه در همین داشته باشد. ما می‌دانیم که او چه خدایی است. ما می‌دانیم که او وفادار است

ما می‌دانیم که او بهترین را برای ما انتخاب می‌کند، حتی اگر به قیمت جانش تمام شود. خوب است. چه چیز دیگری؟ برای قلبی شنوا که راه‌های او را بداند

بله، پروردگارا. بله، پروردگارا. و من، من در مورد شما نمی‌دانم

این برای من آسان نیست. من معمولاً تابع هوس‌ها و هوس‌هایم هستم. و افرادی را می‌شناسم که می‌گویند، اوه، من می‌توانم، من می‌توانم هر بار صدای خداوند را تشخیص دهم

و من به آنها حسادت می‌کنم. برایم آسان نیست، اما به تحصیل در مدرسه ادامه می‌دهم تا صدای او را بشناسم و آن را دنبال کنم. دیگر چه؟ خب، واضح است که نگرانی برای مردم است، نه خودش

دوباره، من آنجا گفتم. این ساعت درخشش اوست. این ساعت درخشش اوست

این خداست که می‌گوید، هی، چک سفید. جی می‌خوای؟ من، من این مسئولیت باور نکردنی رو به من دادم. خدا. اونا به کسی نیاز دارن که اونا رو اداره کنه

کمکم کن. کمکم کن. یه چیز دیگه هم تو آیه نهم هست: اون یه قلب شنوا رو برای دو منظور می‌خواه

اول، حکومت بر مردمش. دومی چیست؟ تشخیص خوب و بد. خدای من

یه جایی به موعظه‌ای اون وسط هست. خیلی خب. فقط چند دقیقه دیگه وقت داریم.

بیا بید به بخش عمده‌ی بقیه‌ی فصل نگاه‌ی بیندازیم، که فکر می‌کنم می‌توانیم خیلی سریع انجامش دهیم. قضیه‌ی دو فاحشه چیست؟ می‌دانید، این مثال ماست. قرار است مثالی از یک مرد نکته‌سنج داشته باشیم.

و باز هم، می‌خواهم بگویم که خرد در این زمینه، خردی است که برای اداره کردن، حکومت کردن، تصمیم‌گیری بین دیدگاه‌های رقیب و از این قبیل چیزها به کار می‌رود. لزوماً به معنای داشتن هوش در سطح جهانی نیست، که فکر نمی‌کنم او داشته باشد. اما، آن ظرفیت تشخیص، دیدن چیزها و دیدن آنچه اتفاق می‌افتد، خرد است.

خب، این یک نمونه از قدرت تشخیص اوست. اصطلاحات نویسنده، ویراستار، گردآورنده، و من از آنها استفاده خواهیم کرد. فکر می‌کنم شکی نیست که این کتاب‌ها کنار هم چیده شده‌اند.

آنها از اسناد و مدارک استفاده می‌کنند. از حکایات شخصی استفاده می‌کنند. از انواع و اقسام چیزها استفاده می‌کنند.

خب، اینجا یه جور گزینش وجود داره. چرا الان اینو انتخاب کنیم؟ هی، نترس. من جوابی ندارم.

چرا از فاحشه‌ها استفاده کردی؟ نمی‌تونستی از آدم‌های مهربون‌تر به عنوان مثال استفاده کنی؟ نظرت چیه؟ فکر کنم حق با توئه. این همونیه که منو جذب می‌کنه. اینا کسایی هستن که کمترین لیاقت توجه پادشاه رو دارن.

پادشاه به درست و غلط اهمیت می‌دهد. اینها، اینها از نظر اجتماعی، جزو اقشار ضعیف جامعه هستند. بخشی از دلیل اینکه آنها پیش پادشاه می‌آیند این است که شوهری ندارند که در این مورد به آنها کمک کند.

بنابراین، من فکر می‌کنم دیوید کاملاً درست می‌گوید. فکر می‌کنم، دوباره، مطمئن نیستم، اما برای من، منطقی است. دو فاحشه نزد پادشاه می‌آیند، و پادشاه می‌گوید، آیه ۲۳، هر دوی شما می‌گویید، اوه ببخشید.

به آیه ۲۳ نگاه کنید. این همان آیه‌ای است که می‌خواهم ببینید. ببینید پادشاه چه می‌گوید.

می‌بینی درباره آن دو زن چه می‌گوید؟ چطور از آنها نقل قول می‌کند؟ پسر من زنده است و پسر تو مرده. نه، پسر تو مرده است و پسر من زنده. یکی با زندگی شروع می‌شود و دیگری با مرگ.

شاید یک قلب شنوا این را شنیده باشد. پس، این دو زن دو انگیزه متفاوت دارند. انگیزه آن یک زن چیست؟ بله.

اممم. یکیشون دنبال غذاست. هر دو از گرسنگی دارن می‌میرن.

فکر می‌کنم سلیمان این تفاوت انگیزه را درک می‌کند. برایم مهم نیست که چیزی برای خوردن پیدا کنم یا نه. اگر بچه‌ام زنده بماند، برایم مهم نیست که مرده باشد یا زنده.

من فقط گرسنه‌ام. خب، مشکل ما چیه؟ من چی می‌خوام؟ آیا چیزی که مال منه رو می‌خوام؟ نه، اونو نکش. تو بیرش.

فقط بگذار زنده بماند. در آیه ۲۶، زنی که پسرش زنده بود، عمیقاً تحت تأثیر عشق به پسرش قرار گرفت و به «پادشاه گفت»: ای سرورم، خواهش می‌کنم نوزاد زنده را به او بده. او را نکش

و آن دیگری گفت، نه من و نه تو او را نخواهیم داشت. او را به دو نیم کنید. من حق خودم را خواهم داشت، و حق من نصف حق یک نوزاد است.

بچه‌ی زنده را به زن اول بدهید. او را نکشید. او مادر بچه است.

این قوه تشخیص است. با نگاهی به انگیزه این دو نفر، یکی با انگیزه خواسته‌هایش، یعنی حقوقش، و دیگری با انگیزه عشق به فرزندش. انگیزه شما چیست؟ انگیزه من چیست؟ من قرار است به خواسته‌ام برسم.

نه، نه، من زندگی خواهم داشت. من آنچه را که برای دیگری بهتر است، خواهم داشت. وقتی تمام اسرائیل حکمی را که پادشاه داده بود شنیدند، پادشاه را در حیرت فرو بردند، زیرا دیدند که او از جانب خدا حکمتی برای اجرای عدالت دارد.

فکر می‌کنم این؛ دوباره، فکر می‌کنم این ترجمه خوبی است، نه فقط برای قضاوت، بلکه برای حکومت کردن. بسیار خب، سوالات، نظرات، مشاهدات؟ خب، آنها تثنیه را دارند، و تثنیه می‌گوید، جایی که نام من است، و فکر می‌کنم بعد از اینکه خیمه نابود شود، جایی که نام او است، تابوت عهد است. و من فکر می‌کنم همین واقعیت که آنها تابوت عهد را به مدت 20 سال در بیابان رها کردند، نشانه‌ای از این است که چقدر در گمراهی فرو رفته‌اند.

چون، همانطور که گفتم، تثنیه خیلی واضح است. هر جا که اسم من باشد، آنجا جایی است که شما عبادت می‌کنید، نه جای دیگر. حالا، باید بگویم، بعضی از منتقدان از این به عنوان استدلالی استفاده می‌کنند. تا بگویند، خب، تثنیه آن موقع وجود نداشته است.

این نوشته بعداً نوشته شد. من این را باور ندارم. به نظرم گناه در نادیده گرفتن دانسته‌هایش خیلی خوب عمل می‌کند، و این فقط دردسرساز است.

من اغلب فکر می‌کنم که جورج بارنا نزدیک‌ترین فرد به یک پیامبر عهد عتیق است که امروز زنده است، و او می‌گوید مرگ کلیسا راحت و ساده است. این سادگی، راحتی و سادگی نیست. آسان نیست.

من کاری که آسان است را انجام می‌دهم. بله، خوب است. کار دیگری هم هست؟ پدر، متشکرم. از صبر و شکیبایی شما با سلیمان متشکرم. از عشقی که به او دارید متشکرم. از اینکه بخشش

. شما به او محدود به دانسته‌هایتان در مورد او نبود، متشکرم.

پروردگارا، تو را به خاطر مهربانی‌ات نسبت به داوود، سلیمان و ما سپاسگزاریم. تو را شکر می‌کنیم که ما واقعاً می‌توانیم بدون محدودیت و بدون رقیب برای تو زندگی کنیم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.